

به نام خدا

جناب آقای دکتر محمود احمدی نژاد
سلام علیکم

این نامه را برای شما مینویسم چون برای شما یک پیشنهاد دارم. یک پیشنهاد معقول. نمی دانم من را به خاطر میاورید یا نه. من میلاد دخانچی هستم و شما احتمالاً من را با فیلمی که من کارگردان آن بودم و شما موضوعش بودید به یاد میاورید. نام فیلم «انقلاب در حرکت» بود که در سال ۸۷ و حدوداً شش ماه قبل از انتخابات ۸۸ ساخته شد و در نهایت در شبکه پرس تی وی پخش شد. البته آن وقت که من فیلم را میساختم فیلم هنوز تهیه کننده نداشت و من این فیلم را با سلیقه و دغدغه شخصی می ساختم و هدفم معرفی رییس جمهور و وضعیت ایران آن دوره برای مخاطبان غربی بود. انگیزه اصلی من برای ساخت آن فیلم آشنا کردن دنیای غرب با ایران واقعی بود، ایرانی که آنروز شما نماینده رسمی آن بودید. در مرحله نهایی ساخت فیلم شما لطف کردید و به من اجازه ی مصاحبه با خودتان را دادید و فضا را برای جوان ترین مصاحبه کننده با رییس جمهور یک کشور فراهم کردید. من آن موقع بیست و چهار سال سن داشتم و هم اکنون نیز از اینکه شروع کار حرفه ای مستند سازیم با مصاحبه با رییس جمهور یک کشور همزمان بود، احساس افتخار می کنم.

در زمانی که فیلم را می ساختم من علاقه زیادی به شما نداشتم، چه بسا به سیاست های شما با دیده تردید نگاه میکردم. یادم هست در سفرهای استانی بارها تیم حفاظت از همراهی من اعلام نارضایتی کرد چرا که جنس سوالاتی که از مردم میپرسیدم با کلیشه های رایج رسانه ای آن وقت یکی نبود و این نکته آنان را برآشفته می کرد. نسخه نهایی فیلم آماده شد و وقتی برای اولین بار فیلم را از آنتن دیدم درباره تصمیم انتخاباتی خودم فکر کردم. بعد ها که مناظره ها را دیدم می دانستم که می خواهم بین شما و میرحسین موسوی یک نفر را انتخاب کنم. آن زمان برهه ای از زندگی من بود که به شدت در تلاش بودم تا با هرچه بیشتر خواندن و یادگیری، دوری چند ساله خودم از ایران را جبران کنم. در ذهنم پرسش هایی داشتم از جنس هویت و تاریخ. با رصد کردن فضای انتخاباتی در مجموع حسم این بود که شما هم به لحاظ کشور داری مسلط تر از میرحسین به نظر می آمدید و هم میدانستم این تصویری که توسط غربیها از شما به عنوان نماینده جناح محافظه کار ایجاد میشود تصویر درستی نیست. همچنین احساس کردم آنچه شما می گوئید بخصوص در زمینه دفاع از استقلال کشور علیرغم ضعف هایتان به شعارهای انقلاب اسلامی نزدیک تر است. انتخابات جلو رفت و اتفاقات ۸۸ رخ داد و من علیرغم فشار بعضی دوستانم از نتیجه انتخابات دفاع کردم. دلیل هم خیلی ساده بود. من حمایت مردم از شما را قبل از انتخابات دیده بودم و برایم نتیجه انتخابات اصلاً تعجب آور نبود.

الان نزدیک هشت سال از آن روزها گذشته است. من هم اکنون دانشجوی سال چهارم رشته ی مطالعات فرهنگی در مقطع دکتری هستم و به عنوان مدرس دانشگاه درسی را با عنوان " اسلام سیاست و توسعه " تدریس می کنم. جالب است که بدانید انگیزه اصلی من برای ادامه تحصیل سوالاتی بود که بعد از ریاست جمهوری شما برایم بوجود آمد. ترک ایران در سال ۹۰ به قصد ادامه تحصیل همزمان شده بود با بعضی اتفاقات سیاسی آن دوره در کشور. یادم هست از خودم سوالهایی از این دست میپرسیدم:

چرا احمدی نژاد به سمت مشایبی رفت و چرا حضور مشایبی جنجالی شد؟

چرا بعضی سیاست های شما تغییر کرد؟

چرا سیاست ما این چنین است؟

چرا آرمان های اعلامی شما در لحظه ی انتخابات به وقوع نپیوست ؟

چرا تلاش ما برای ایجاد یک جامعه ی آرمانی علیرغم دادن هزینه های بزرگ بی نتیجه مانده است؟

چرا رییس جمهورهای ما در اواخر دوره ی خود مغضوب می شوند؟

و برآستی چه تفاوت عمده ای بین رئیس جمهورها غیر از مواردی که به تخصص آنها مربوط است، وجود دارد؟

این پرسش ها و چندین پرسش دیگر سرانجام مرا به دانشگاه برگرداند تا بلکه پاسخ بعضی از آنها را پیدا کنم. در چند روز اخیر ما شاهد پخش شایعات مبنی بر حضور و یا عدم حضور شما در انتخابات اخیر بودیم. واضح است که بعضی طرفدار حضور شما در انتخابات اند و بعضی مخالف آن. خودتان نیز به نظر دودل می آمدید. از طرفی در سفرهای استانی شرکت میکردید و از طرفی در نامه به رهبر انقلاب اعلام کردید که قصد شرکت نداشتید. چیزی که واضح است این است که دیگر قصد شرکت ندارید ولی باز هستند کسانی که فکر میکنند شما بالاخره باید بیایید و اگر الان فرصت آن فراهم نیست این شرایط باید در آینده مهیا شود. ایده نوشتن این نامه قبل از اعلام نظر قطعی شما درباره عدم حضور در انتخابات به ذهن بنده خطور کرد و حالا که دیگر قصد شرکت در انتخابات ندارید چه بسا پیشنهاد من ضرورت و موضوعیت بیشتری پیدا کرده است.

آنچه ملاحظه می فرمایید پیشنهادی است از طرف یک جوان ایرانی که سال ها از زندگی خود را صرف مشاهده و مطالعه کرده است و سررشته ای هم به عنوان یک ژورنالیست و هم یک آکادمیسین از سیاست و فرهنگ دارد. شاید بهتر باشد قبل از آنکه پیشنهاد خود را طرح نمایم خیلی خلاصه به آموخته هایم در این چند سال اشاره ای کنم تا ذهنیتی را که به این پیشنهاد رسیده است بهتر بشناسید. من در شش سالی که در مورد رابطه بین قدرت و فرهنگ، دولت و توسعه و دین و دولت مطالعه کرده ام با چهار محور اصلی آشنا شده ام:

محور اول: حکمرانی مدرن

من در تحقیقاتم به خوبی با حکمرانی در فضای دولت مدرن آشنا شده ام و به خوبی می دانم دولت مدرن چیست، چگونه اداره می شود و چگونه کنترل می شود. خلاصه یافته هایم اینست که تکنیک های اداره ی دولت مدرن کم و بیش در همه جای دنیا شبیه به هم هستند. این یعنی یک خودروی ایرانی و خودروی ژاپنی غیر از موارد نرم افزاری هیچ تفاوتی با هم ندارند. این یعنی فرقی نمیکند که راننده کیست، ایرانی است و یا مسلمان و یا مسیحی. موتور خودرو نسبت به راننده آن بی تفاوت است. فنون اداره دولت مدرن نیز همین گونه اند. فنون اداره ی دولت مدرن کم و بیش همه جا یکی است و از قواعد خاصی تبعیت می کند. دولت مدرن از دل ضدیت با حاکمیت کلیسا و ویژگیهای ساختاری غربی و به طور خاص سرمایه داری در آمده است و از قضا یک سیستم وارداتی به دنیای اسلام است.

محور دوم: شک به ماهیت دولت مدرن برای ایجاد تغییرات بنیادی

علاقه من به این محور که آنارشسیسم نامیده میشود از آن جایی شروع شد که دیدم عده ای در مغرب زمین به شکل گیری دولت مدرن مشکوک هستند. این موضوع که در خود غرب عده ای به ساختار حکومتی برآمده از همان جامعه، مشکوک هستند برایم جالب بود. آموخته ام که آنارشی به معنی هرج و مرج نیست بلکه آنارشسیسم با تکیه کردن به دولت برای ایجاد تغییرات بنیادین اجتماعی و فرهنگی مشکوک است. خلاصه ی حرف آنارشسیسم این است که فکر نکنید اگر شما مقام ارشد دولت شوید اتفاق خاصی رقم خواهد خورد. دولتمداری قواعدی دارد که باید از آن پیروی شود. من خود را آنارشسیست نمیدانم ولی با شک آنارشسیستها به اینکه به دولت مدرن برای ایجاد تغییرات عمده نمی

توان تکیه داشت همراهم. حالا نظر من اینجا زیاد محلی از اعراب ندارد. فقط کافی است کسی به دولت شما، آقای خاتمی و هاشمی رفسنجانی و روحانی نگاهی بیندازد. غیر از موارد سلیقه ای و تفاوت اولویت ها اینگونه نبوده است که یکی از این دولت ها درحال نزدیک کردن ما به مدینه ی فاضله بوده و دیگری نه.

محور سوم: رابطه ی بین قدرت و فرهنگ

من آموخته ام قدرت چگونه فرهنگ را سامان می دهد و برعکس فرهنگ چگونه قدرت را شکل می دهد. من آموخته ام که قدرت از خطوط عمودی و سخت افزاری تبعیت می کند و فرهنگ از خطوط نرم افزاری و افقی. من آموخته ام به همان اندازه که قدرت سخت و دولتی مهم است قدرت نرم و فرهنگی برای ایجاد موازنه در یک جامعه مهم و ضروری است.

محور چهارم: نفوذ بر قلب ها

پیامبر اسلام بعد از سال ها کار فرهنگی و ربودن قلب مومنین بود که توانست در مدینه حکومت تأسیس کند لذا حکومت داری بدون نفوذ بر قلب ها و اذهان امری غیرممکن است. همچنین ساز و کاری که پیامبر اسلام در مدینه رقم زد بعدها توسط خلیفه ی دوم و سوم دستخوش تغییر شد و حکومت از اصول ساده خود که پیامبر نظم آن را سامان داده بود به یک دستگاه پیچیده ی قدرت ورزی تغییر شکل داد. دولت مدرن اگر شباهتی با حکومت های کلاسیک داشته باشد بیشتر به مدل امپراطوری و بوروکراسی محور امویان و عباسیان شبیه است تا مدل حکومت داری پیامبر اسلام در مدینه.

آسیب شناسی بنده از وضعیت ما اسلامگرایان در چهل سال گذشته این است که ما به شدت سخت افزار زده و دولت زده شده ایم و قدرت نرم و خطوط افقی را رها کرده ایم. این درحالیست که اسلام گرایی از سیدجمال تا امام خمینی یک حرکت فرهنگی و اجتماعی بود تا یک حرکت معطوف به قدرت رسمی. درست است که اسلام سیاسی به مساله حکومت می اندیشید اما تنها نفوذ این جریان در لایه های فرهنگی و اجتماعی بود که باعث موفقیت آن شد. آسیب شناسی دیگر معطوف به انتظار بیش از حد ما از دولت هاست. ما نگاهی کاملا فانتری وار در لحظه تغییر دولت ها داریم و از دولت ها انتظارات زیادی داریم و این درحالیست که به فنون حکمرانی مدرن هم پایبند نیستیم و به انحای مختلف می خواهیم این فنون را تسخیر کنیم درحالیکه هیچ آگاهی تاریخی درستی نسبت به این فنون نداریم.

من یادم هست یکبار شما گفته بودید: "انقلاب اسلامی جاری است. اما سوال این است که آیا انقلاب برای جابجایی قدرت بود؟ آیا حکومت برآمده از انقلاب فقط برای حکومت کردن است؟" در این پرسش و نظر شما دغدغه هایی بسیار شبیه به آنچه در بالا مطرح کردم دیده می شود. شما به تقلیل دادن انقلاب به محملی برای جابجایی قدرت سیاسی مشکوک بودید و انقلاب را فراتر از یک حرکت سیاسی صرف می دانستید. در نامه اخیرتان نیز به رهبر انقلاب از تلاش برای "تبیین انقلاب" صحبت کرده اید و حدس من این است که آنچه هم اکنون از انقلاب در ذهن دارید با نگاهی که در آن پرسش چند سال پیشتان بود تغییری نکرده است. و اما پیشنهاد.

پیشنهاد بنده این است که تلاش برای تصرف دولت را برای همیشه از ذهن خود بیرون کنید. نه برای اینکه شایسته آن نیستید و یا اینکه الان وقت قهر کردن است و یا و غیره. من تلاش برای عدم تصرف دولت را به شما نه به عنوان یک تاکتیک بلکه به عنوان یک استراتژی پیشنهاد می کنم. دولت مدرن جای تغییرات عمده و بوجود آوردن مدینه فاضله ی انقلابی نیست. دولت مدرن همانیست که شما هشت سال به آن تکیه زدید و مطمئنم که خودتان هم موافقید که توفیقی در نزدیک کردن کشور به یک جامعه آرمانی نداشتید. دلیلش این نبود که شما کم کارید و یا زیاد کار کردید و یا بلد نبودید و یا مخالفان به شما اجازه کار ندادند. دلیلش این است که از اساس انتظار برای تغییرات عمده از

مسند دولت مدرن کار اشتباهی است. واضح است که اگر الان هم بیايید و انتخاب هم بشوید بعد از چهار سال و هشت سال تغییر عمده ای را نمی توانید رقم بزنید و وضع موجود از این که هست اگر بدتر نشود بهتر نخواهد شد. البته اگر یک سری سیاست های مدون و خرد در حوزه های مختلف داشتید و برای تغییرات در بعضی سیاستگذاریهای مشخص قصد آمدن به پاستور را داشتید باز میشد روی آمدن شما حساب باز کرد، در آن صورت نیز سپردن این تجربه به یک نفر جدید پیشنهاد میشد نه آمدن شما.

تا اینجا از وجه سلبی پیشنهاد گفتم اما وجه ایجابی آن پیشنهاد. خواهش میکنم به حوزه فرهنگ بروید. جریان اسلام گرایی معاصر باید یاد بگیرد که قدرت را در فرهنگ جستجو کند و نه در قدرت سیاسی رسمی. شما پیشقراول شوید. قبول دارید که انقلاب ما نیز در وهله ی اول و در جوهره آن یک انقلاب فرهنگی است. لذا انقلابی باشید و فرهنگ را دریابید. کیفیت ورود شما به عرصه ی فرهنگ مساله ایست که خود شما باید به آن فکر کنید ولی می توان به چند پیشنهاد کلی فکر کرد.

شما هشت سال رییس جمهور این کشور بودید و یک ذخیره از منظر نیروی انسانی هستید. وظیفه شماست که تجربیات خود را در اختیار نسل جدید قرار دهید. خیلی راحت از اشتباهات و دستاوردهای خود صحبت کنید و از منشور یک آدم سیاسی به منشور یک آدم فرهنگی نقل مکان کنید. به دانشگاه ها بروید و برای دانشجویان سخنرانی کنید، سخنرانی نه از جنس سخنرانی سیاسی، نه از جنس سفرهای استانی، نه، از رمز موفقیت خود از گذار از یک استاندار به یک رییس جمهور بگویید. از تاریخ بگویید، درباره سیاست و درباره اقتصاد بگویید و خود را و اندیشه های خود را در معرض نقد قرار دهید. به یک منتقد فرهنگی تبدیل شوید. سیاست را از منظر فرهنگ با اقرار به تجربه های خوب و بد خودتان نقد کنید. به اردو های جهادی بروید و یک جبهه فرهنگی که دغدغه اش محیط زیست، مسئولیت پذیری و تحمل اجتماعی است راه بیندازید. یک روزنامه و یا مجله راه بیندازید. کتاب بنویسید و با فاصله گرفتن از سیاست روزمره و با در نظر داشتن تاریخ معاصر ایران، تجربه های خود را به بقیه منتقل کنید و برای سیاست مداران جوان کلاس بگذارید و آنها را با نگاه و دنیای خود آشنا کنید. البته اینها ساده ترین مثال هاست اما عصاره ایست از آنچه در ذهن من است. محمود احمدی نژادی که قدرت اسلام گرایی معاصر را از دستگاه های پیچیده دولتی به کف خیابان و از سیاست به فرهنگ میبرد یک ایده ال است. حرف من این است که اگر ما سیاست را به معنی قدرت سیاسی صرف بفهمیم و فرهنگ و اجتماع را به معنی مصطلح کلمه، آنوقت میتوان گفت ما باید انرژی خود را بر روی اسلام اجتماعی و فرهنگی متمرکز کنیم و سوالات جدی درباره ی وضعیت اسلام سیاسی بپرسیم. درباره همین نامه هم میتوان حدس زد که بعضی یا شما را ناتوان برای عبور به عرصه فرهنگی تصور کنند و یا همین نامه را با دیده و پیش فرضهای سیاسی بخوانند. این دقیقا همان وضعیت سیاست زده است که باید تغییر کند.

همانطور که قبلا اشاره کردم این نه یک پیشنهاد بامزه ژورنالیستی بلکه یک پیشنهاد تخصصی از طرف کسی است که تخصصش مطالعات اسلامی، سیاست و توسعه است و هر چند به زبان ساده و بسیار خلاصه تبیین شده است. قویاً یک پیشنهاد جدی است و قابل بسط به همه آنانی است که مساله ایشان اسلام و فرهنگ و ایران معاصر است. با به کار بستن این پیشنهاد شما جنس دیگری از اعمال قدرت را به همگان یاد خواهید داد و اتفاق متفاوتی را در تاریخ ما رقم خواهید زد. تلاش شما در هر زمان برای بازگشت به پاستور کلیشه ای ترین کار ممکن است. فرهنگ را دریابید.

با احترام / میلاد دخانچی/ مهر ۱۳۹۵ / کینگستون-اونتاریو
پینوشت: در صورت صلاحدید منتظر پاسخ نامه شما خواهم ماند.